

اقتصاد سیاسی سیاست خارجی چین در قبال امارت اسلامی افغانستان

سید اکبر سجادی^۱

مجیدرضا مومنی^۲

چکیده

با تسلط دوباره طالبان بر افغانستان روابط چین با این گروه وارد مرحله جدیدی شد و افغانستان مجدداً در کانون توجه سیاست خارجی چین قرار گرفت. هدف این پژوهش، بررسی روندهای حاکم بر اقتصاد سیاسی کشور چین و تأثیر آن بر سیاست خارجی این کشور در قبال امارت اسلامی افغانستان است و سعی دارد با استفاده از روش کیفی و شیوه نمونه‌پژوهی و همچنین روندپژوهی به این سؤال اساسی بپردازد که اقتصاد سیاسی چین، چگونه سیاست خارجی این کشور را در قبال امارت اسلامی افغانستان جهت داده است؟ در پاسخ به این سؤال، این فرضیه مطرح می‌شود که اقتصاد سیاسی چین با رویکرد نئومرکانتیلیستی و سرمایه‌داری متمرکز، سیاست خارجی این کشور را در خدمت منافع اقتصادی - تجاری و دسترسی بر منابع طبیعی افغانستان در تعامل با امارت اسلامی در افغانستان جهت داده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که سیر صعودی رشد صنعتی چین و همچنین حفظ آن نیازمند به منابع طبیعی برای مصرف صنایع داخلی است. علاوه بر این، مسیرهای امن ترانزیت انرژی و ذخایر طبیعی برای تداوم رشد اقتصادی و صنعتی چین، اساسی دانسته می‌شود. به این جهت، ضرورت کنترل و به دست آوردن منابع طبیعی خارجی و موقعیت‌های ارتباطی و ترانزیتی برای توسعه صنعتی و رشد اقتصادی چین اجتناب‌ناپذیر بوده است.

واژگان کلیدی:

چین، افغانستان، امارت اسلامی، اقتصاد سیاسی، سیاست خارجی.

درجه مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۰۳/۲۱

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۰۷/۰۷

^۱. دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، جمهوری اسلامی ایران. sajjadiakb1@gmail.com

^۲. نویسنده مسئول و دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، جمهوری اسلامی ایران.

momenimajidreza@gmail.com

مقدمه

کناره‌گیری "مائو" - رهبر معنوی چین - از قدرت و روی کار آمدن "دنگ‌شیائوپینگ" - معمار اصلاحات اقتصادی چین - در سال ۱۹۷۸، نقطه عطف در روند تحولات اقتصادی در چین است. باور "مائو" غلبه تفکر کمونیسم بر امپریالیسم غربی بود و تأکید بر خود، اتکای داخلی و عدم وابستگی به جهان خارج داشت. از این جهت، سیاست خارجی چین نیز تحت تأثیر این اندیشه مبتنی بر انقلابی‌گری و آرمان‌گرایی مائویی استوار بود. با روی کار آمدن نسل‌های رهبری بعد از مائو، پنجره جدیدی به روی چین گشوده شد. "دنگ‌شیائوپینگ"، با رویکرد اصلاح‌طلبانه و میانه‌روی، با آغاز تدریجی اصلاحات اقتصادی و اتخاذ سیاست‌های درهای باز و تعامل با نظام بین‌الملل از رویکرد انقلابی‌گری و ضد سرمایه‌داری مائویی فاصله گرفت و به تدریج به سمتی حرکت نمود که اعتدال در سیاست خارجی، ترجیح ثبات سیاسی به جای شور ایدئولوژیک، ترجیح توسعه اقتصادی به جای ایده‌آلیسم مساوات‌گرایانه حاکم شد. تغییر در رویکرد اقتصادی دنگ، سبب شد که سیاست خارجی چین در خدمت نوسازی اقتصادی کشور قرار بگیرد. به این ترتیب، بعد از مرگ مائو، ریشه عمل‌گرایانه کنفوسیوسیم، روشنایی را به حزب کمونیست باز آورد و چین در مسیر کاهش نقش ایدئولوژی در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست خارجی خود، به عملگرایی و اولویت‌دادن به منافع اقتصادی حرکت کرد.

بنابراین، مطالعه روند اقتصاد سیاسی سیاست خارجی چین، بعد از مائو نشان می‌دهد که نسل‌های رهبری این کشور با شروع اصلاحات اقتصادی، حداکثرسازی منافع اقتصادی و تجاری را در جهت‌گیری سیاست خارجی‌شان اولویت دادند که این مهم را می‌توان از شروع اصلاحات اقتصادی از ۱۹۷۸ تا کنون که نسل پنجم آن با رهبری "شی‌جین‌پینگ" تداوم یافته است، به درستی فهمید که این کشور با تغییر رویکرد از اقتصادی بسته و دولتی با پذیرش درجاتی از بازار و تعامل با اقتصاد بین‌الملل و جهان خارج، سیاست خارجی‌اش نیز با تأثیرپذیری از این رویکرد اقتصادی دچار تحول و تغییر اساسی شده است، به صورتی که از سیاست خارجی انقلابی و ضد سرمایه‌داری به عمل‌گرایی و تعامل با نظام بین‌الملل تغییر جهت داده است؛ لذا، تعامل و سیاست خارجی پکن در قبال امارت اسلامی افغانستان (طالبان) را نیز بر اساس همین تغییر در رویکرد اقتصادی چین که منافع اقتصادی در اولویت سیاست خارجی این کشور قرار دارد، تحلیل و بررسی کرد.

به این ترتیب، چین به‌عنوان قدرت هور اقتصادی، دارای ظرفیت‌های مهم اقتصادی و تجاری در همسایگی افغانستان حضور دارد. چینی‌ها، در نظام جمهوریت نسبت به تحولات

افغانستان، رویکرد عدم مداخله در امور سیاسی و امنیتی این کشور را اتخاذ کرده بود. با توجه به این که غربی‌ها به‌ویژه ایالات متحده از پکن برای همراهی با مبارزه علیه تروریسم در افغانستان، خواستار همکاری و سهم‌گیری شدند؛ اما پکن وارد این عرصه از تحولات افغانستان نشده است؛ بلکه رویکرد چین و مسیر انتخابی پکن چیزی دیگری بود، مسیر و رویکردی که چین آن را در افغانستان به‌عنوان خط‌مشی خود قرار داده است، تعقیب منافع اقتصادی و تجاری افغانستان بوده است.

با توجه به این که افغانستان، منابع سرشار طبیعی دست‌نخورده و ارزشمندی در خود جای داده است، برای چین از جذابیت ویژه برخوردار است. علاوه بر این، موقعیت ترانزیتی افغانستان به دلیل مجاورت با جمهوری خلق چین به‌عنوان بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی جهان و همچنین نقطه اتصال مناطق مهم مانند آسیای مرکزی، آسیای جنوبی و غرب آسیا، زمینه‌ساز فرصت‌های اقتصادی و تجاری از طریق مبادلات زمینی برای چین را فراهم می‌سازد. لذا، بعد از سقوط نظام جمهوری و مسلط شدن طالبان در آگوست ۲۰۲۱ بر افغانستان، پکن روابط دیپلماتیک خود را با دولت تازه شکل گرفته در کابل ادامه داد و در عرصه بین‌المللی نیز از تعامل با طالبان حمایت کرد. به این ترتیب، با حاکم شدن امارت اسلامی در افغانستان، روابط چین با این حکومت بیش از پیش تقویت شده است تا آن‌جا که وزیر خارجه چین، بلندپایه‌ترین مقام یک دولت خارجی بود که در حاکمیت طالبان از کابل دیدن کرد. در ادامه، گرم‌تر شدن روابط پکن با امارت اسلامی افغانستان، چین اولین کشوری هست که بدون به رسمیت شناختن طالبان، سفیر جدید در این کشور معرفی کرد و اعتبارنامه‌اش را به رئیس‌الوزاری امارت اسلامی، تسلیم کرد و طالبان نیز اولین اعتبارنامه یک سفیر را پذیرفت.

تعامل دوستانه پکن با طالبان، فراتر از روابط دیپلماتیک سرعت گرفته است. چنانچه، چین وارد سرمایه‌گذاری‌های میلیاردی در منابع طبیعی افغانستان شده است، از قرارداد بزرگ‌ترین معدن آهن افغانستان در شرق و حوزه نفتی آمودریا در شمال افغانستان به بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری خارجی در افغانستان عنوان گرفته است. از این رو، این پژوهش با استفاده از روش کیفی و شیوه نمونه‌پژوهی و همچنین، روندپژوهی با بررسی روندهای اقتصاد سیاسی چین که با اصلاحات اقتصادی از ۱۹۷۸ در چین شروع شده است، به این سؤالی اساسی بپردازد که اقتصاد سیاسی چین، چگونه سیاست خارجی این کشور را در قبال امارت اسلامی افغانستان جهت داده است؟ در پاسخ به این سؤال، این فرضیه مطرح شده

است که اقتصاد سیاسی چین با رویکرد نئومرکانتیلیستی و سرمایه‌داری متمرکز، سیاست خارجی این کشور را در راستای منافع اقتصادی - تجاری و دسترسی به منابع طبیعی افغانستان در تعامل با امارت اسلامی در افغانستان جهت داده است؛ لذا، در بخش بعدی برای درک و تحلیل بهتر داده‌ها، از نظریه نئومرکانتیلیسم کمک گرفته می‌شود تا فهم بهتری از چگونگی تأثیر اقتصاد سیاسی چین بر جهت‌گیری سیاست خارجی این کشور در قبال امارت اسلامی افغانستان به دست آید.

چارچوب نظری. تفکر مکتب مرکانتیلیسم در فاصله سال‌های ۱۵۰۰ تا ۱۷۴۱ میلادی، بر عقاید اقتصادی دنیای غرب تسلط داشت. و اولین نظریه در مورد تجارت و اقتصاد بین-الملل مطرح بود. کشورهای اروپایی با تکیه بر این نظریه به دنبال ثروت اندوزی و رشد اقتصاد ملی‌شان بودند. مبنای اصلی این تفکر، دسترسی هرچه بیشتری فلزات قیمتی، خصوصاً طلا و نقره بود و برای این منظور، دخالت دولت در اقتصاد، خصوصاً در امر صادرات و واردات تجویز می‌شد. از این جهت، مرکانتیلیست‌ها، مبادله را عامل افزایش ثروت برای کشور تلقی می‌کردند (غفاری و چگنی آشتیانی، ۱۳۹۸: ۴۰). بازسازی دوباره اندیشه مرکانتیلیسم، در قرن بیستم، در دو مقطع متفاوت صورت گرفت. در مقطع اول که در ابتدای قرن بیستم و متعاقب تحولات ناشی از جنگ جهانی اول و سپس بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ بود و مقطع دوم هم به دهه ۱۹۷۰ و تحولات برآمده از فروپاشی نظم برتن وودز و قطع رابطه طلا و دلار بر می‌گردد. در هر دوی این مقاطع، دولت‌ها در اشکال گوناگون از سیاست‌های حمایتی به عنوان ابزار اقتصادی جهت محفوظ و مصون نگه داشتن خود از رویدادها و شرایط خارجی بهره گرفته‌اند که بر اساس آن، باید نسبت به سطح فعالیت‌های اقتصادی خود، از واردات کاسته و بر صادرات بی‌افزایند (قوام، ۱۳۸۴: ۱۰۷).

با ظهور اندیشه لیبرالیستی و تأکید بر عدم مداخله دولت و توجه به نقش بازار در عرصه تجارت و اقتصاد، نظریه مرکانتیلیسم جایش را به رویکرد لیبرالیستی داد. اگرچه، اندیشه لیبرالیسم کلاسیک آدام اسمیت، باعث افول اندیشه اقتصاد سیاسی مرکانتیلیسم شد؛ اما این تئوری در قرن نوزدهم و بیستم نیز رواج داشت و به‌عنوان تئوری مرتبط با توسعه و صنعتی شدن در آمریکا و آلمان مورد توجه بود. با این حال، این تفکر هنوز با نقش حمایتی و ملی‌گرایی اقتصادی از بنگاه‌های دولتی و بخش خصوصی که در مسیر منافع ملی یک کشور هدایت می‌شود، در قالب نئومرکانتیلیستی مورد استفاده کشورها قرار می‌گیرد. نئومرکانتیلیسم، در حقیقت تلفیقی از دیدگاه سلف خودش، یعنی مرکانتیلیسم کلاسیک

اقتصاد با رویکرد سیاسی و در عین حال، لیبرالیستی می‌باشد. به این جهت، نباید چنین فکر کرد که امروزه این رویکرد اقتصادی رواج نداشته است؛ بلکه باید گفت این اندیشه در عصر حاضر در قالب نئومرکانتیلیسم به بازسازی و تجدید حیات خود دست زده است (مردای و احمدیان، ۱۴۰۰: ۱۴). به این ترتیب، نئومرکانتیلیسم به عنوان یک نظریه اقتصاد سیاسی مجدداً پا به عرصه مطالعات روابط بین الملل گذاشته است و دولت‌ها، امور اقتصادی‌شان را بر پایه‌ی منافع اقتصاد ملی‌شان تنظیم و هدایت می‌کنند.

نظریه نئومرکانتیلیسم، بر توسعه اقتصادی و افزایش ثروت ملی برای ایفای نقش هژمون در نظام بین‌الملل به‌جای نظامی‌گری، صرف در مرکانتیلیسم کلاسیک تأکید دارد. در این نظریه، قدرت سیاسی برآمده از ثروت اقتصادی است و برای حداکثرسازی ثروت، حکومت باید هماهنگی فعالیت‌های اقتصادی از طریق سیاست‌های هدایت شده بر عهده بگیرد و منابع اقتصادی را در راستای پیشبرد منافع ملی جهت بدهد. نئومرکانتیلیست‌ها، کسانی هستند که لازمه عملکرد خوب اقتصاد و هماهنگی اجتماعی را اتحاد بین دولت و کسب و کار می‌دانند. در این رویکرد اقتصادی، نیاز به دولتی است که مشتاقانه به نمایندگان کسب‌وکارها گوش فرامی‌دهد و هر زمان لازم باشد چرخ‌های تجارت را از طریق دادن مشوق‌ها، یارانه‌ها و سایر مزایای مصلحتی و دل‌بخوایی رواج می‌دهد. چون از منظر این اندیشه، اقتصاد سیاسی، سرمایه‌گذاری، اشتغال‌زایی و کنترل بر منابع داخلی و خارجی، ضامن شکوفایی اقتصاد ملی هستند. هدف سیاست‌های دولتی باید راضی و خرسند ساختن تولیدکنندگان باشد. اعتقاد به مداخله دولت در امور اقتصادی و موجودیت یک دولت قدرتمند، بازتاب‌دهنده سنت قدیمی تری است که به تجربه رویکرد سلف این نظریه (مرکانتیلیسم) به قرن هفدهم باز می‌گردد. (رودریک، ۱۳۸۸).

یکی از مفروضات که در اندیشه نئومرکانتیلیسم به آن تأکید می‌شود، تغییر و تأکید از توسعه نظامی در قرون شانزدهم تا هجدهم، به توسعه اقتصادی و نفوذ سیاسی در قرن بیستم است. درحالی‌که در مرکانتیلیسم؛ انباشت شمش طلا از طریق مستعمرات و ملل دیگر، تأمین منابع استراتژیک و تولید تسلیحات مدنظر قرار می‌گرفت (مک لین، ۱۳۸۷: ۶۱۸) و به دنبال راه‌اندازی جنگ اقتصادی علیه سایر دولت‌ها و پیروزی بر آن‌ها بود و به همین جهت، به مرکانتیلیسم خشن یا شرور یا تهاجمی یاد می‌شود. در مقابل، در رویکرد نئومرکانتیلیسم، دسترسی و کنترل بر منابع و ذخایر طبیعی، نقش فراتر از طلا و نقره برای دولت‌های مرکانتیلیسم کلاسیک ایفا می‌کند. کنترل بر ذخایر طبیعی عامل تعیین‌کننده

ژئوپلیتیک قرن حاضر و نشان از کاهش اتکا کشورها به قدرت نظامی صرف است؛ لذا، قدرت‌های بزرگ با اقتصادهای در حال رشد، سیاست‌های نئومرکانتیلیسم را با هدف حداکثرسازی منافع در تعادل تجاری از طریق مدیریت ذخایر و منابع طبیعی خارجی برای ثبات و مزیت رقابتی به کار می‌گیرند و به همین جهت، به مرکانتیلیسم تدافعی یا ملایم نام‌گذاری شده است (Gilpin, 1987: 30).

یکی دیگر از مفروضات نئومرکانتیلیسم، تعیین‌کنندگی بیشتر بازارهای داخلی در مورد قیمت‌ها، نسبت به نوع کلاسیک آن است. در این رویکرد جدید، عموماً تدابیر حمایت‌گرایانه در شکل تعرفه‌های بالا و دیگر محدودیت‌های وارداتی برای حمایت از صنایع داخلی که با مداخله حکومت جهت تشویق رشد صنعتی ممزوج می‌شود، به کار گرفته می‌شود. به تعبیر دیگر، هدف نئومرکانتیلیسم این است که نشان دهد استقلال اقتصادی و خودکفایی، اهداف مشروع و قانونی هستند که یک ملت و دولت می‌توانند پیگیری نمایند. سیستم‌های حمایتی هم به این جهت که به یک ملت اجازه می‌دهد تا زیربنای صنعتی و بازرگانی را توسعه داده و بتواند در شرایط برابر تجارت بین‌الملل رقابت کند، توجیه می‌شوند (مرادی و احمدیان، ۱۴۰۰: ۱۶).

از دیدگاه نئومرکانتیلیست‌ها، اگر بازار آزاد به گونه‌ای که در مدل بازار ترسیم می‌شود (نه به گونه‌ای که مورد حمایت دولت - ملت‌ها است) وجود داشت، هر چیزی، از جمله نیروی کار کاملاً متحرک بود و منابع به واسطه استانداردهای بازار به طور بهینه تخصیص می‌یافت، کلیت ارزش تولید جهانی بیشتر می‌شد؛ اما این نتایج بازار آزاد باعث برندگان و بازندگان، توزیع نابرابر و بی‌ثباتی می‌شود. بازارها می‌توانند کارآمد باشند؛ اما لزوماً برای تمام مشارکت‌کنندگان سودآور نیستند. در نتیجه، دولت‌ها احساس می‌کنند برای حفاظت از منافع اقتصادی‌شان مجبور به مداخله در بازار شوند و گاهی اوقات هم متضمن تحمیل تعرفه‌ها و یا یارانه دادن به تولیدات محلی است و همچنین، وضع موانع غیرتعرفه‌ای که معمولاً با سیاست‌های امنیتی، بهداشتی و ایمنی توجیه می‌شود (میلر، ۱۳۹۰: ۷۳).

از این جهت، نئومرکانتیلیسم، فرض لیبرالیسم مبنی بر افزایش ثروت دولت‌ها در نتیجه خودکفایی مصرف‌کنندگان را انکار می‌کند و در مقابل، کنترل دولت بر افراد و شرکت‌ها برای اطمینان از رفتار شرکت‌های اقتصادی هماهنگ با منافع ملی ثابت همچون، جایگاه نسبی کشور را ضروری می‌داند؛ لذا، بر اساس این نظریه، کنترل دولت بر منابع اقتصادی داخلی و خارجی، راهبرد ضروری برای رسیدن به فرجام عالی حداکثرسازی قدرت ملی در رابطه با رقبا و کاهش آسیب‌پذیری‌های همگرایی در درون اقتصاد جهانی است (Ziegler and Menon, 2014: 20).

به این ترتیب، در دیدگاه نئومرکانتیلیسم، هدف نهایی، گسترش نظام تجاری و توسعه قدرتمندانه آن است. ثبات و امنیت داخلی، جهت پیگیری چنین سیاستی از هر چیزی مهم-تر است؛ لذا گاهی دولت‌ها به دلیل مسائل امنیتی داخلی و محفوظ ماندن چرخه اقتصادی-شان، منطق انزواگرایانه را نیز چاشنی سیاست‌هایشان می‌کنند تا انباشت کافی امنیت و توانایی اقتصادی برای پیگیری راهبردها و منافع سیاسی و اقتصادی‌شان در خارج از مرزها شکل بگیرد. گاهی این شیوه را محکی برای سنجش توانایی‌های اقتصادی خودارزیابی می‌کنند و تأکید زیادی بر جانشینی واردات می‌نمایند.

در این رویکرد، انتخاب‌ها از طریق اعمال قدرت سازمانی صورت گرفته و بانک‌های مرکزی کشورها دارای اختیارات ویژه دولتی جهت دخالت در تنظیم ثبات پولی و مالی هستند؛ گاهی نیز به طور عمدی با پایین نگه‌داشتن ارزش پولی خودشان تلاش می‌کنند تا با صادرات بیشتر و ارزان‌تر، هزینه واردات را افزایش دهند (صفی‌نژاد، ۱۳۹۸: ۲۴)؛ لذا در این رویکرد، نقش دولت پر رنگ و مهم دانسته می‌شود از این جهت، می‌توان گفت نئومرکانتیلیسم به نظریه نئورئالیسم که نقش دولت را یک نقش محوری و حیاتی می‌داند، نزدیک است.

نئومرکانتیلیسم در اصول بنیادی، بیشترین وجه اشتراک را با نظریه نواقع‌گرایی دارد. حاکم بودن هرج‌ومرج در سیاست بین‌الملل، دولت‌ها را طبیعتاً در حال رقابت و منازعه قرار می‌دهد. هدف دولت‌ها از حداکثرسازی قدرت، حفظ امنیت و تقویت حاکمیت خودشان است. نئومرکانتیلیست‌ها مانند نواقع‌گراها، دولت‌ها را بازیگران اصلی تابع منافع ملی در نظام بین‌الملل می‌دانند. محوریت قدرت و اقتدار در نظام بین‌الملل برای نئومرکانتیلیست‌ها دارای جنبه اقتصادی است که با سیاست افزایش ثروت اقتصادی از طریق کاربرد ابزارهای دولتی و اجتناب از فشارهای بازار آزاد که برای توسعه شرکت‌های دولتی محدودیت ایجاد می‌کنند، پیگیری می‌شود؛ بنابراین، هدف دولت‌ها در تئوری نئومرکانتیلیسم، از بین بردن محدودیت‌ها برای اجرای استراتژی‌های دولتی از طریق کنترل بر سرمایه‌گذاری‌های خارجی است (Ziegler and Menon, 2014: 19)؛ لذا بر اساس این دیدگاه، دولت‌ها چون رشد و توسعه اقتصاد ملی برایشان مهم و حیاتی تلقی می‌شود و از طرف دیگر، از مسیر توسعه اقتصادی به قدرت نظامی می‌خواهند دست پیدا کنند، مداخله و هدایت دولت‌ها در امور اقتصادی در راستای منافع کشورشان را موجه می‌دانند.

بنابراین، علی‌رغم آن که از اواخر قرن هجدهم به بعد و همراه با مطرح شدن افکار لیبرالیسم کلاسیک در عرصه اقتصاد، آزادی تجاری به عنوان راهبرد مسلط مطرح بوده است، با این وجود، باز هم حکومت‌های کشورهای صنعتی تلاش داشته‌اند با استفاده از ابزارهای اقتصادی به پیشبرد اهداف سیاسی خود دست یابند. با این که بیش از یک قرن است که علم اقتصاد در محافل آکادمیک و دانشگاهی از علم سیاست جدا شده است؛ لیکن در دنیای واقعی و تحت لوای سیاست‌های نئومرکانتیلیسم، ابزاری جهت گسترش نفوذ سیاسی کشورها تلقی می‌شود. اگر در قرون شانزدهم تا هجدهم، دولت‌های اروپایی از پدیده استعمار، ابزارهای نظامی را برای پیشبرد اهداف خود جهت افزایش ذخایر طلا و ارز استفاده می‌کردند؛ امروزه به دلیل تغییر شرایط بین‌المللی، برخی از کشورهای جهان سعی دارند تا از طریق ابزارهای اقتصادی همان اهداف سودگرایانه (مرکانتیلیستی) سابق را با شیوه‌های جدیدتر دنبال کنند که از آن به نئومرکانتیلیسم تعبیر می‌شود (محبوب و صفوی، ۱۳۹۰: ۸۰-۸۱).

بنابراین، اتخاذ سیاست‌های حمایتی دولت‌ها از بنگاه‌های اقتصادی و هدایت آنان در مسیر منافع اقتصادی کشورهای خودشان، نشان‌دهنده آن است که با وجود شعار بازار آزاد و تجارت آزاد، سعی می‌کنند که با استفاده از سازوکار دولتی، منافع حداکثری اقتصادی و سیاسی‌شان را تأمین کنند. به نظر می‌آید که این نظریه، روندها و ویژگی‌های اقتصاد سیاسی چین را به خوبی توضیح می‌دهد. از این رو، نظریه نئومرکانتیلیسم، رویکرد مناسبی برای درک دقیق و تحلیل داده‌های این پژوهش قلمداد می‌شود.

۱. اقتصاد سیاسی چین

نقطه عطف در تحولات اقتصادی چین، از زمان کناره‌گیری مائو رهبر معنوی چین از قدرت و هم‌زمان روی کار آمدن دنگ‌شیائوپینگ - معمار اصلاحات اقتصادی چین - در سال ۱۹۷۸، در جایگاهی رهبری این کشور، محسوب می‌شود. چین در دوره مائو، از رویکرد اقتصادی بسته و برنامه‌ای تحت کنترل کامل دولت و عدم ارتباط با جهان خارج، پیروی می‌کرد، خط و مشی سیاسی و اقتصادی در این دوره، زمانی درون‌گرایی، بدبینی نسبت به غرب و ایدئولوژی محور بود؛ لذا، چین در این مقطع یک کشور فقیر، عقب‌افتاده و ضعیف در عرصه بین‌المللی محسوب می‌شد. تا این که بعد از مائو در ۱۹۷۸، نسل دوم رهبری چین با روی کار آمدن دنگ‌شیائوپینگ با اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه و واقع‌بینانه، سکان رهبری چین را عهده‌دار شد. نسل‌های رهبری چین بعد از مائو، تحت فشار وضعیت نامناسب اقتصادی،

شرایط و واقعیت‌های حاکم بر نظام سیاسی و اقتصادی بین‌الملل، تن به تغییر و اصلاح نظام اقتصادی چین می‌دهد، نخبگان بعد از مائو به این درک نائل آمدند که نجات از فقر اقتصادی و ضعف در عرصه بین‌المللی و تبدیل چین به یک قدرت اقتصادی و ثروتمند، وابسته به تعامل با ساختار نظام بین‌الملل و همکاری با نهادها و سازوکارهای اقتصاد بین‌الملل است؛ لذا چینی‌ها، درهای کشورشان را به جهان خارج باز کرد و از رویکرد اقتصاد برنامه‌ای دولتی و سیاست درون‌گرا فاصله گرفت، به بنگاه‌های خصوصی اجازه فعالیت دادند، مناطق ویژه اقتصادی ایجاد کردند و به دنبال جذب سرمایه‌گذاری خارجی در چین برآمدند (مردیت، ۱۳۹۱: ۲۷). این روند دگرگونی از اقتصاد کمونیستی - دولتی و سرمایه ستیز، به میزان نیاز چین به سازوکارهای اقتصادی بین‌المللی و درجات از آزادی اقتصادی، در رویکرد اقتصادی چین، تاکنون که شی جین‌پینگ در رأس هرم قدرت چین قرار دارد، تداوم یافته است و چین همچنان رونق اقتصادی و مسیر توسعه‌یافتگی خودش را به‌عنوان دومین قدرت اقتصادی جهانی با سرعت می‌پیماید.

شی جین‌پینگ، رهبر کنونی چین، در واقع ادامه‌دهنده روندی است که در پرتوی اصلاحات، توسط اسلاف پیشین وی در چین به وجود آمده است؛ وی نیز کماکان این مسیر را تداوم بخشیده است، به‌گونه‌ای که در دوره رهبری شی، تولید ناخالص داخلی با معیار اسمی آن، به بیش از یازده تریلیون دلار با رتبه دوم پس از آمریکا رسید و تولید ناخالص داخلی با معیار قدرت خرید به بیش از ۲۷ تریلیون دلار با رتبه اول جهانی و رشد تولید ناخالص نیز همچنان بالای شش درصد باقی مانده است. نیروی کار، بیش از ۸۰۰ میلیون و نرخ بیکاری نیز، نزدیک به چهار درصد رسیده است. در حوزه صادرات، صادرات چین به ۲/۳ تریلیون دلار و واردات آن به ۱/۷ تریلیون دلار رسید. ذخایر ارزی، ۳/۲ تریلیون دلار و به بزرگ‌ترین کشور تجاری جهان تبدیل شده است. به نظر می‌رسد عملکرد کارآمد هسته نظام سیاسی چین نقش مهمی در این پیشرفت داشته است. اعمال قدرت، هم‌زمان حزب کمونیست در قانون‌گذاری، امور اجرایی (سیاست‌گذاری اقتصادی چین) و سیستم قضایی کشور با محوریت شخص رئیس‌جمهور که هم‌زمان دبیر کل حزب و رئیس کمیسیون نظامی است، می‌تواند درک مناسبی از حرکت پر شتاب چین ارائه نماید که تلاش دارد تا در ادامه سیاست رؤیای چینی که هدف آن دستیابی به جامعه به نسبت مرفه چین است، نائل آید، تا مقدمه‌ای باشد برای حرکت به سوی تحقق کشور ثروتمند چین در ۲۰۴۹، سالگرد یک صدمین سال تأسیس جمهوری خلق چین (Dong Zhang, 2017: 15).

به طور کلی، چین از نظر گشایش اقتصادی و طی نمودن روندهای اقتصادی که منجر به تحول و دگرگونی در اقتصاد چین شده است، تا کنون سه مرحله مهم را در طی سه دهه طی کرده است:

۱. مرحله گشایش اولیه: در این مرحله ضمن تشویق تولید و صادرات، بازار چین به روی سرمایه‌گذاری خارجی، از جمله بنگاه‌های چینی مستقر در خارج گشوده شد؛
۲. مرحله ورود به نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی: در این مرحله گشایش اقتصادی تعمیق شده و پیوند نزدیک‌تری با اصل رقابت‌پذیری برقرار می‌کند، به نحوی که ضرورت ورود فعالانه به نهادها و رژیم‌های بین‌المللی احساس می‌شود؛
۳. مرحله تلاش برای کسب جایگاه برتر جهانی: دستاوردهای چشمگیر دو مرحله پیشین، سطح رقابت اقتصادی چین را به سطح رقابت قدرت‌های اقتصادی برتر جهان ارتقا می‌دهد. به این ترتیب، چین در دهه آغازین سده بیست و یکم به بسیج هرچه بیشتر منابع و عوامل روی می‌آورد تا بتواند با تسریع یا حفظ بالای رشد اقتصادی‌اش گوی سبقت را از رقبای خویش به‌ویژه آمریکا برآید (قنبرلو، ۱۳۹۵: ۵۹) که یکی از تلاش‌های چینی‌ها در مقطع رهبری شی جین‌پینگ، طرح ابرپروژه‌ای "کمربند راه" است که دور جدیدی از توسعه و شکوفایی اقتصادی چین را به نمایش می‌گذارد.

یکی از ویژگی‌های اساسی که در روند اقتصاد سیاسی چین دیده می‌شود، نقش پررنگ دولت در هدایت و جهت‌دهی به برنامه‌های اقتصادی این کشور است. موضوعی که در نظریه نئومرکانتیلیسم، بسیار روی آن تأکید شده است، وجود یک دولت قدرتمند جهت تنظیم و اداره امور اقتصادی و تجاری را ضروری می‌پندارد که به روشنی، این اندیشه در خط‌مشی رهبران چینی آشکار است. بر خلاف تحلیل‌گران غربی که تضاد میان یک اقتصاد پویا و یک ساختار سیاسی متمرکز و به شدت کنترل شده را مرگ‌آور می‌بینند، رهبران چینی به این دو به‌عنوان اموری مکمل نگاه می‌کنند. به باور نخبگان چینی، کنترل شدید سیاسی، ثباتی را ایجاد می‌کند که در آن فعالیت‌های اقتصادی و تجاری می‌تواند غیرمتمرکز باشد و باعث رشد اقتصادی و تجاری سریعی می‌شود که با آن مشروعیت حزب کمونیسم نیز به دلیل توزیع کالاها با استانداردهای بالاتر زندگی افزایش می‌یابد (Pencea, 2017: 155).

ویژگی دیگری که در روند اقتصاد سیاسی چین بعد از اصلاحات اقتصادی در این کشور مطرح بوده است، رسیدن به قدرت سیاسی و نظامی از مسیر دست‌یابی به قدرت بالای اقتصادی و تجاری است. چیزی که نئومرکانتیلیسم نیز به آن معتقد است و تأکید می‌کند

که دست یابی به قدرت سیاسی از مسیر قدرت اقتصادی و کنترل بر منابع خارجی ممکن است. از این جهت، وقتی که خط‌مشی و رفتار رهبران چینی را بررسی کنیم، آنان بر این ایده باورند که رشد اقتصادی، کلید قدرت سیاسی پایدار است و این که مشروعیت حکومت به همان اندازه که ناشی از انتخابات دموکراتیک است به همان میزان می‌تواند ناشی از رشد اقتصادی باشد. به همین جهت، رهبری کنونی چین، تحت نظارت شی جین‌پینگ، یک برنامه اصلاح اقتصادی جاه‌طلبانه را با تشدید کنترل سیاسی حزب کمونیسم ترکیب کرده است. دلیلش این است که آن‌ها به رشد اقتصادی و قدرت سیاسی به‌عنوان مکمل‌های همدیگر نگاه می‌کنند، نه متضادهای یکدیگر. قدرت بلامنازع حزب کمونیسم، امکان سیاست‌گذاری‌های توسعه‌ای اقتصادی جدی را فراهم می‌سازد که به‌سختی در یک نظام بازتر دوام می‌آورد. در عوض، موفقیت اقتصادی منشأ اصلی مشروعیت حزب محسوب می‌شود. فراتر از آن، رهبران چینی به‌خوبی دریافته‌اند که در صحنه بین‌المللی، قدرت ملی، نتیجه مستقیم توان اقتصادی است (کروبر، ۱۳۹۷: ۲۷-۴۹).

روند دیگری که در رویکرد اقتصاد سیاسی چین می‌توان دید، تلاش و تمرکز بر افزایش صادرات این کشور است. به باور آرتور آر. کروبر، توسعه اقتصادی و صنعتی چین می‌تواند به‌عنوان نتیجه‌ای، دو فرآیند بلندمدت در نظر گرفته شود: گذار از یک اقتصاد تحت فرمان کمونیستی به یک نظام بیشتر مبتنی بر بازار و دومین فرآیند، اصلاح مداوم نقش بزرگ دولت در مدیریت اقتصاد از طریق سیاست‌های حمایتی و هدایتی که هدفشان به بیشترین حد رساندن صادرات است. سیاست‌های اقتصادی که به بخش‌های خاصی کمک می‌کند و کنترل متمرکز و قدرتمند بر نظام مالی دارد (کروبر، ۱۳۹۷: ۷۸). به این ترتیب، این ویژگی (افزایش صادرات) در رویکرد اقتصاد سیاسی چین نیز در نظریه نئومرکانتیلیسم، بر آن تأکید شده است که دولت‌ها برای رشد اقتصادی و صنعتی خویش باید توجه به‌افزایش صادرات داشته باشند. مدلی که امروزه نیز در رویکرد اقتصاد سیاسی چینی‌ها تبلور یافته است، نتیجه‌ی اتخاذ این رویکرد در اقتصاد سیاسی دولت چین، به وضوح نشان می‌دهد که امروز این کشور به کارخانه تولیدی جهان تبدیل شده است و این واقعیت به‌خوبی قابل درک است. اما در عین حال که دولت چین در مدیریت امور اقتصادی و تجاری نقش فعال دارد، ولی با شروع اصلاحات اقتصادی و پذیرش بازار آزاد، بخشی از قدرت خود را واگذار کردند، کارآمدتر کردن بنگاه‌های دولتی به معنی کاهش شدید تملک دارایی توسط حکومت است. آزادسازی مالی به معنی کاهش توانایی دولت در هدایت سرمایه به پروژه‌های مطلوبش است.

در بسیاری مواقع، رهبران چین میزانی از تضعیف قدرت حکومت را به منظور پر جنب و جوش نگه داشتن اقتصاد پذیرفته‌اند. این تمایل در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، در تصمیم‌گیری درباره اصلاحات کلی قابل مشاهده بود و نیز در اصلاحات دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰ که در آن بیشتر قیمت‌گذاری‌های دولتی از بین رفت، سرمایه‌گذاری خارجی بازتر شد و بسیاری از بنگاه‌های دولتی، خصوصی شدند (کوز و وانگ، ۱۳۹۶: ۲۷۷)؛ نشان می‌دهد که چینی‌ها در کنار سیاست‌های حمایتی و هدایتی امور اقتصادی از نقش بازار آزاد و بنگاه‌های خصوصی و جذب سرمایه‌گذاری خارجی غافل نشدند و با تلفیق این دو رویکرد، چین را به جایگاه دوم اقتصاد جهانی ارتقا دادند.

به این ترتیب، چینی‌ها با در پیش گرفتن چنین رویکردی به الگوسازی اقتصادی نیز روی آوردند و مدل چینی را در برابر مدل غربی مطرح کردند به گونه‌ای که در قرن بیست و یک، الگوی توسعه اقتصادی چین با عنوان «اجماع پکن» در برابر «اجماع واشنگتن» قرار گرفت. آن‌ها توانستند میان رشد اقتصادی، ثبات سیاسی و اقتصاد بازار محور با دولت اقتدارگرا به خوبی یک تعادل ایجاد کنند و مدل اقتصاد سیاسی چینی را در برابر مدل اقتصاد سیاسی غربی مطرح سازند (باقی، ۱۳۹۸: ۴۲). بنابراین، در مدل اقتصادی چین، نظم موجود بین المللی نئولیبرال که تأکید بر وابستگی متقابل اقتصادی میان کشورها می‌کنند برای رونق و شکوفایی اقتصادی چین نیز به میزانی پذیرفته شده است؛ اما رویکرد نئومرکانتیلیستی، مبتنی بر حد اکثر سازی منافع اقتصادی و تجاری چین، هم‌چنان یک عنصر کلیدی و اساسی در اقتصاد سیاسی چین برجسته است.

به این ترتیب، با تغییر و دگرگونی در رویکرد اقتصاد سیاسی چین از کمونیستی و برنامه‌ای، به درجاتی از اقتصاد باز و تعامل با نظام اقتصاد بین‌الملل و جذب سرمایه‌گذاری خارجی و تعامل سیاست و اقتصاد در چین، نوعی از سرمایه‌داری چینی را شکل داده است. تغییر در ماهیت اقتصاد سیاسی چین، سبب تغییر در سیاست خارجی این کشور نیز شده است، به شکلی که سیاست خارجی چین از انقلابی‌گری و کمونیسم افراطی مائو به سیاست خارجی عمل‌گرا و محافظه‌کار در خدمت منافع اقتصادی و توسعه صنعتی چین قرار گرفته است؛ بنابراین، سیاست خارجی چین در قبال طالبان نیز با پیروی از اصول عمل‌گرایانه با رویکرد نئومرکانتیلیستی که به دنبال اولویت دادن منافع اقتصادی در تعامل با دیگران است، شکل گرفته است؛ زیرا افغانستان با داشتن ذخایر طبیعی بکر و فراوان و همچنین، موقعیت ترانزیتی مناسب برای منافع اقتصادی و تجاری چین از جایگاه راهبردی برخوردار است.

۲. جایگاه افغانستان در سیاست خارجی چین

نگاه چین به منابع طبیعی افغانستان. نظریه نئومرکانتیلیسم، تأکید بر کنترل منابع و ذخایر طبیعی خارجی برای افزایش قدرت اقتصادی ملی کشورها دارد. اقتصاد چین که به سرعت در حال رشد است به مقدار قابل توجهی از منابع طبیعی نیاز دارد. با این حال، افزایش تنش در خاورمیانه و افزایش خطرات در به دست آوردن محصولات معدنی از طریق مسیرهای دریایی به این معنا است که رهبری چین باید به دنبال بازارهای جدیدی برای واردات مواد خام باشد. از این جهت، پکن، آسیای مرکزی و افغانستان را یکی از این بازارها می‌داند؛ لذا، یکی از عواملی که افغانستان اهمیت و جایگاه مهمی در سیاست خارجی و اقتصاد جهانی روبه‌رشد چین پیدا کرده است، منابع سرشار و بکر در افغانستان است. مشارکت فرآینده چین با امارت اسلامی در افغانستان، گواهی بر این مسئله است که کنترل و سرمایه‌گذاری در منابع طبیعی و معادن افغانستان نقش مهم در برآورده ساختن نیازهای انرژی و مواد خام معدنی و طبیعی این کشور در راستای توسعه و حفظ قدرت اقتصادی چین دارد. از طرف دیگر، افغانستان نیز منبع جدید منابع طبیعی است که اقتصاد چین فاقد و نیازمند آن است (Umarov, 2017: 400). به این ترتیب، افغانستان با تأمین منابع طبیعی مورد نیاز چین که نقش مهمی در اقتصاد جهانی روبه‌رشد چین دارد، در اقتصاد سیاسی سیاست خارجی این کشور از اهمیت و جایگاه راهبردی برخوردار است.

با این که پس از سال ۲۰۰۱، حکومت چین آمادگی خود را برای سرمایه‌گذاری در معادن افغانستان اعلام کرد؛ قرارداد نخست، استخراج نفت آمودریا با شرکت ملی نفت چین و قرارداد استخراج مس عینک به‌عنوان بزرگترین معدن مس در منطقه با حکومت چین منعقد شد؛ ولی به سبب ناامنی در افغانستان، آغاز کار عملی این قراردادهای بزرگ، سال‌ها در افغانستان متوقف ماند. با وجود این که هنوز چالش ناامنی بر سر راه چین برای دسترسی به منابع افغانستان ادامه دارد، مانند حمله گروه داعش در حمله به هتل محل اقامت سرمایه‌گذاران چینی در افغانستان، پنج نفر از آنان را زخمی کرد. واضح بود که این حمله درصدد ناامن نشان دادن افغانستان برای سرمایه‌گذاران چینی طراحی شده بود. با این حال، حکومت چین علاقه شدید به معادن افغانستان دارد و دیگر هیچ نوع تعلل و تأخیر را در این مورد جایز نمی‌داند؛ حتی عدم مشروعیت ملی و فقدان رسمیت بین‌المللی طالبان و مسئله چالش برانگیز محرومیت کار و آموزش زنان از سوی طالبان، باعث تأمل و توقف چینی‌ها در دسترسی به منابع طبیعی افغانستان نشده است (Brown, 2022: 3). لذا، رویکرد

نئومرکانتیلیستی پکن در دسترسی و کنترل منابع طبیعی افغانستان، سبب شده است که این کشور در سیاست خارجی چین از جایگاه بسیار مهم و راهبردی برخوردار شود.

موقعیت ترانزیتی افغانستان. نقش فعال چین در افغانستان را می‌توان به جاه-طلبی‌های اقتصادی مبتنی بر رویکرد نئومرکانتیلیستی این کشور نسبت داد. بر اساس نظریه نئومرکانتیلیسم که دسترسی و کنترل بر منابع طبیعی خارجی را برای افزایش قدرت اقتصاد ملی ضروری می‌داند، به همان میزان مسیر ترانزیت و واردات منابع خارجی نیز مهم و حیاتی است؛ لذا، افغانستان در تقاطع دو منطقه مهم آسیای مرکزی و جنوب آسیا قرار دارد که چین نمی‌خواهد فرصت استفاده از موقعیت جغرافیایی برتر افغانستان و منابع طبیعی دست نخورده‌اش را که به ارزش یک تریلیون دلار تخمین زده می‌شود، برای تقویت جاه‌طلبی اقتصادی خود از دست بدهد (Pandey, 2019: 7).

افغانستان به‌عنوان چهارراه و حلقه وصل میان مناطق آسیای مرکزی، آسیای جنوبی و غرب آسیا، اهمیت ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک خاصی دارد. از این جهت، افغانستان یک عامل اساسی و اجتناب‌ناپذیر در هر نوع همکاری در این مناطق محسوب می‌شود. اگر منفی در نظر گرفته شود، افغانستان مانند قفلی است که می‌تواند آسیای مرکزی، آسیای جنوبی و غرب آسیا را از همدیگر جدا سازد؛ اما اگر مثبت در نظر گرفته شود، افغانستان کلیدی است که می‌تواند درهای همکاری را میان این مناطق باز نماید؛ بنابراین، افغانستان می‌تواند هر دو نقش را برای منافع اقتصادی چین به‌ویژه طرح کمربند راه، بازی نماید. تنها زمانی که قفل افغانستان باز باشد، منافع بزرگ اقتصادی و اتصال اقتصادی، تجاری و اجتماعی منطقه‌ای ممکن است. اگر دروازه افغانستان بسته بماند، در آن صورت هر نوع تلاش برای توسعه اقتصادی در این مناطق با موانع بزرگی مواجه خواهد بود (Huasheng, 2016: 10).

بنابراین، یکی از عناصر مهم در اهمیت و جایگاه افغانستان در سیاست خارجی چین، نقش افغانستان به‌عنوان کلید اتصال منطقه‌ای است. قرار گرفتن افغانستان به‌عنوان نقطه مرکزی که منتهی به چندین منطقه است؛ در ضلع غربی در حاشیه غرب آسیا، در ضلع جنوبی با جنوب آسیا و در سمت شمال و شمال شرقی به ترتیب در حاشیه آسیای مرکزی و گول اقتصادی چین قرار دارد. چنین موقعیت مرکزی و استراتژیک، افغانستان را در مرکز سیاست منطقه‌ای چین قرار داده است که می‌تواند به قطب ترانزیت و حمل‌ونقل تمامی مناطق یاد شده تبدیل شود. بنابراین، افغانستان کلید اتصال منطقه‌ای است که برای چین از اهمیت و جایگاه راهبردی برخوردار است (Hussain and Haider, 2020: 16). به این ترتیب،

موقعیت ترانزیتی و گذرگاهی افغانستان، می‌تواند در راستای سیاست‌های نئومرکانتیلیستی چین که همانا کنترل و به دست آوردن امن منابع و ذخایر کشورهای منطقه باشد، نقش مهم و حیاتی را برای چین ایفا کند. از این جهت، پکن به‌درستی درک نموده است که آینده و استراتژی‌های اقتصادی چین در منطقه، بدون افغانستان که دارای موقعیت ترانزیتی و گذرگاهی بسیار مهمی است، به‌آسانی امکان‌پذیر نمی‌باشد؛ لذا، چینی‌ها برای تبدیل شدن به قدرت مسلط اقتصادی در منطقه، با توجه به حضور رقیب منطقه‌ای مانند هند، نیازمند همکاری افغانستان در پیشبرد استراتژی‌های اقتصاد جهانی چین بوده است.

از این جهت، افغانستان در اقتصاد سیاسی سیاست خارجی چین و منافع اقتصادی – تجاری این کشور، موقعیت ویژه‌ای پیدا کرده است. با توجه به جایگاه راهبردی افغانستان برای چین که در بالا گفته شد، لازم است که سیاست خارجی چین در قبال افغانستان، تحت حاکمیت طالبان نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد.

سیاست خارجی چین در قبال امارت اسلامی افغانستان. رد پای روابط چین با طالبان را می‌توان قبل از تسلط این گروه بر افغانستان دید. زمانی که گفت‌وگوهای صلح میان دولت افغانستان با طالبان تبدیل به موضوع منطقه‌ای و بین‌المللی شد. چین، یکی از بازیگران مهم این عرصه بود و نقش برجسته‌ای در روند صلح افغانستان داشت. کنفرانس بروکسل در مورد افغانستان (۲۰۱۶)، کنفرانس‌های کابل (۲۰۱۷ و ۲۰۱۸) و کنفرانس ژنو درباره افغانستان (۲۰۱۸) از تلاش‌های چین در گفت‌وگوهای صلح افغانستان بود. راهبرد چین در روند صلح افغانستان، طالبان را یک واقعیت انکارناپذیر در سیاست افغانستان می‌دانست؛ لذا در سال‌های اخیر گفت‌وگوی دوجانبه میان چین و طالبان صورت گرفته بود. در سپتامبر ۲۰۱۹، هیأتی از طالبان به رهبری عبدالغنی برادر - عضو ارشد جنبش طالبان - با دین‌شیجون - نماینده ویژه چین در امور افغانستان - در قطر دیدار کرد. همچنین، در سپتامبر ۲۰۱۹، چین در کنفرانس دو روزه، مقامات طالبان را به چین دعوت کرد. به همین ترتیب، در سه ژوئن ۲۰۲۱ - وزیر خارجه چین - وانگ‌یی، در چهارمین گفت‌وگوی وزرای خارجه چین، افغانستان و پاکستان، پنج اصل را در رابطه با صلح افغانستان پیشنهاد داد که یکی از آن‌ها، بازگشت جنبش طالبان به جریان اصلی عرصه سیاسی در افغانستان بود (منوری و دیگران، ۱۴۰۱: ۷۳). سرانجام، تحریک طالبان، در ۱۵ آگوست ۲۰۲۱، بعد از پیمان صلح با آمریکا (قرارداد دوحه)، با شکست نظام جمهوری، حاکمیت افغانستان را به دست گرفت. با مسلط شدن امارت اسلامی طالبان، بسیاری از کشورها،

سفارتخانه‌های‌شان را بستند؛ اما چین، پاکستان، ایران و روسیه از محدود کشورهای بودند که سفارتخانه‌های‌شان در کابل همچنان فعال ماند و روابط اقتصادی و تجاری میان دو کشور تداوم یافت.

چینی‌ها به خوبی می‌دانستند بازگشت طالبان به‌عنوان یک نیروی سیاسی قدرتمند پس از خروج آمریکا از افغانستان، اجتناب‌ناپذیر است؛ لذا، خروج آمریکا از افغانستان، به خوبی مشاهدات چین را تأیید کرد. فهم پکن از طالبان به‌عنوان یک واقعیت تأثیرگذار در تحولات افغانستان سبب شد که چین از طریق کانال‌های دیپلماتیک با طالبان تماس برقرار کرده و روابط نزدیکی با این جنبش ایجاد کند. به این جهت، با خروج آمریکا و سقوط نظام تحت حمایت آن در افغانستان و مسلط شدن طالبان، پکن تعامل بسیار دوستانه را با این گروه در پیش گرفت و در عرصه بین‌المللی نیز از این گروه حمایت کرد. طالبان نیز که از نظر سیاسی در صحنه بین‌المللی از سوی غرب طرد شده بود، از این فرصت که توسط چین ارائه شده بود استفاده کرده و از رویکرد دوستانه چین استقبال کردند.

امیرخان متقی - سرپرست وزارت خارجه امارت اسلامی افغانستان - اظهار کرد که افغانستان روابط خوبی با چین و سایر کشورهای منطقه خواهد داشت و ما از مشارکت چین در بازسازی و توسعه افغانستان استقبال می‌کنیم (Kakar, 2022: 983).

به این ترتیب، با خروج آمریکا از افغانستان و منطقه و تسلط امارت اسلامی بر افغانستان، پکن، سیاست خارجی فعال‌تر و روابط قوی‌تری را با حاکمیت جدید در افغانستان روی دست گرفته است که نشان از مسئولیت چین به‌عنوان قدرت در حال ظهور در عرصه بین‌المللی در قبال تحولات منطقه از جمله افغانستان است. به این لحاظ، ایجاد روابط دوستانه و ملموس چین با طالبان این موضوع را روشن می‌کند که پکن با پیروی از روندهای اقتصاد سیاسی نئومرکانتیلیستی و اصول سیاست خارجی اقتصاد محور، آمادگی لازم را به‌عنوان یک قدرت برتر اقتصادی بعد از خروج عجولانه آمریکا در افغانستان دارد و زمینه دسترسی به منابع و ذخایر سرشار طبیعی افغانستان در راستای اهداف نئومرکانتیلیستی این کشور بیش از هر زمان دیگر فراهم شده است. به این ترتیب، در ادامه به راهبردهای سیاست خارجی چین در قبال امارت اسلامی افغانستان پرداخته می‌شود.

۳. راهبردهای چین در تعامل با طالبان

راهبرد تعاملی و حمایتی از طالبان. فعالیت‌های دیپلماتیک چین، پس از به قدرت رسیدن طالبان شدت بیشتری گرفت و وانگ‌بی - وزیر خارجه پیشین چین - ۲۵ مارس ۲۰۲۲، از کابل بازدید کرد و با رهبری طالبان درباره پرونده‌های زیادی با هدف توسعه روابط اقتصادی و سیاسی و نگرانی‌های پکن در مورد حضور شبه‌نظامیان اویغور در افغانستان گفت‌وگو و رایزنی نمود. در مقابل، طالبان هم بارها تأکید کرده است که درصدد تحکیم روابط خود با چین در همه زمینه‌ها به‌ویژه زمینه‌های اقتصادی و تجاری است و می‌تواند امنیت و حفاظت لازم را برای همه پروژه‌های خارجی به‌ویژه چینی‌ها فراهم کند و به هیچ طرفی اجازه نخواهد داد امنیت و ثبات چین را متزلزل کند (بی‌بی‌سی ۵ / ۱ / ۱۴۰۱)؛ بنابراین، حضور وزیر خارجه چین به‌عنوان بلندپایه‌ترین مقام چین در افغانستان تحت حاکمیت طالبان، بیانگر حمایت قوی این کشور از امارت اسلامی افغانستان است.

بنابراین، در اولین روزهای قدرت‌گیری طالبان در افغانستان، چین در کنار متحد استراتژیکش، پاکستان، اولین دولتی بود که حمایت خود را از طالبان اعلام کرد و از جهان خواست که از دولت طالبان حمایت کنند. دولت خلق چین بعد از تشکیل کابینه طالبان، اعلام کرد که سی و یک میلیون دلار به طالبان کمک می‌کند و یک محموله هزار تنی مواد غذایی را به افغانستان فرستاد. هم‌زمان گزارش‌هایی در رسانه‌ها منتشر شد، مبنی بر این که دو جانب یعنی طالبان و چین در تلاش هستند که معادن سرشار از لیتیموم که به آن نفت جدید اطلاق می‌شود، استخراج کنند (مؤسسه مطالعات ایران و اوراسیا، ۲۸ / ۶ / ۱۴۰۱).

چین بر اساس همین رویکرد حمایتی از طالبان، بدون آن که حکومت، این گروه را به رسمیت بشناسد، مصمم است با حکومت طالبان وارد تعامل اقتصادی کلان و گسترده در حوزه استخراج منابع طبیعی افغانستان شود تا از این طریق به‌نوعی به طالبان در برابر فشارهای بین‌المللی کمک کرده باشد. با این حال، این که چرا پکن سیاست خارجی حمایتی را با طالبان در پیش گرفته است، باید تصریح کرد که افغانستان با تمام منابع و سوسه‌انگیزش، به تنهایی برای چین اصالت ندارد؛ بلکه رؤیای اقتصاد چینی در سطح منطقه بسیار گسترده است و افغانستان به‌مثابه نقطه‌ای است که بدون آن، گستره اقتصاد منطقه‌ای چین به هم متصل نمی‌شود. به این جهت، سیاست نئومرکانتیلیستی چین برای دستیابی به منابع طبیعی منطقه و افغانستان، تعامل و حمایت از طالبان را به‌عنوان یک فرصت اقتصادی تلقی

می‌کند. علاوه بر این، پکن در تلاش است تا حضور استراتژیک خود را در منطقه به‌ویژه در افغانستان نیز گسترش دهد.

راهبرد سرمایه‌گذاری. یکی از راهبردهای سیاست خارجی چین راهبرد سرمایه‌گذاری به‌ویژه روی منابع طبیعی افغانستان است. گرچه چینی‌ها در زمان نظام جمهوری‌ت نیز سرمایه‌گذاری‌های بزرگ در معادن و ذخایر زیرزمینی افغانستان کرده بود؛ ولی به دلیل ناامنی و تداوم جنگ و بی‌ثباتی در افغانستان، توسعه و اکتشاف لازم در این حوزه اتفاق نیفتاد؛ اما با خروج آمریکا و متحدان غربی‌اش از افغانستان و سقوط نظام جمهوری در این کشور با حاکم شدن امارت اسلامی، فرصت مناسبی برای پیگیری سیاست‌های نئومرکانتیلیستی چین به هدف دسترسی و کنترل بر منابع فراوان افغانستان فراهم شده است؛ لذا، پکن به‌سرعت وارد تعامل و روابط اقتصادی و تجاری در قالب سرمایه‌گذاری در افغانستان تحت حاکمیت طالبان برآمده است.

سرانجام، پس از سال‌ها انتظار و تعلل، در ژانویه ۲۰۲۳، یک شرکت چینی قراردادی به ارزش ۴۵۰ میلیون دلار برای اکتشاف و توسعه ذخایر نفت در شمال افغانستان را با طالبان امضا کرد. قرارداد نفتی آمودریا، به‌عنوان بزرگ‌ترین قرارداد در ذخایر طبیعی افغانستان، پس از حاکمیت طالبان با دولت چین به امضا رسید. این قرارداد نفتی که مدت ۲۵ سال را در بر می‌گیرد، حوزه نفتی آمودریا در ولایت‌های (استان‌ها) شمالی سرپل، جوزجان و فاریاب را شامل می‌شود. وزارت معادن افغانستان و شرکت طرف قرارداد چینی (CPEIC)، پیش‌بینی کرده‌اند که استخراج از این حوزه نفتی ابتدا از ۲۰۰ تن در روز به ۱۰۰۰ تن خواهد رسید و سپس تا ۲۰ هزار تن در روز افزایش پیدا خواهد کرد (سایت وزارت معدن افغانستان، ۱۵/۹/۱۴۰۱). این قرارداد نفتی به وضوح نشان داد که حکومت چین با وجود چالش‌های موجود، حکومت طالبان را یک حکومت مشروع و دارای اهلیت حقوقی به‌عنوان طرف قرارداد اقتصادی با حکومت چین در نظر گرفته است و بدون توجه به مسئله مشروعیت بین‌المللی طالبان، درصدد گسترش سرمایه‌گذاری و توافق اقتصادی روی مواد خام و منابع طبیعی افغانستان است.

علاوه بر این، هم‌اکنون بیش از صد شرکت چینی برای انعقاد قرارداد استخراج معادن در افغانستان در وزارت معدن افغانستان ثبت‌نام کرده‌اند و پس از حاکمیت طالبان حدود پانصد بازرگان چینی وارد افغانستان شده و از نزدیک منابع طبیعی این کشور را بررسی کرده‌اند (خبرگزاری طلوع، ۱۷/۲/۱۴۰۲). پس از قرارداد نفتی آمودریا، هم‌اکنون قرارداد استخراج معدن مهم مس عینک و معادن لیتیوم افغانستان توسط شرکت‌های چینی در دست بررسی

قرار دارد. حکومت طالبان اعلام کرد که در حال مذاکره با یک شرکت چینی برای اکتشاف و توسعه ذخایر لیتیوم افغانستان است. علاوه بر این، مطابق اعلامیه شرکت ملی برق افغانستان، سرمایه‌گذاری حکومت چین روی زغال سنگ افغانستان با هدف تولید انرژی برق نیز در دست بررسی قرار دارد (خبرگزاری دولتی افغانستان باختر، ۱۴۰۲ / ۳ / ۹). با این که، منافع چین در افغانستان پس از حاکمیت طالبان، طی چند نوبت مورد هدف قرار گرفته است. چنانچه در ۱۲ دسامبر ۲۰۲۲، پنج شهروند این کشور در حمله به هتل محل اقامت تاجران چینی، در کابل زخمی شدند که داعش مسئولیت آن را بر عهده گرفته است.

یازده ژانویه نیز یک انتحاری داعشی، کمر بند انفجاری خود را در نزدیکی وزارت خارجه افغانستان در کابل که قرار بود در آن نشستی با حضور یک هیأت چینی برگزار شود، منفجر کرد (خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱۴۰۱)؛ ولی این تهدیدات مانع از توقف سرمایه‌گذاری‌های چین در افغانستان تحت حاکمیت طالبان نشده است که این خود، بیانگر جاه‌طلبی اقتصادی چین، بر مبنی رویکرد نئومرکانتیلیستی برای به دست آوردن منافع اقتصادی این کشور است. به هر ترتیب، چنانچه ذکر شد، مقام‌های پکن، علاوه بر سرمایه‌گذاری روی منابع طبیعی افغانستان، در بلندمدت این کشور را به‌عنوان بخشی از زیرمجموعه دهلیز اقتصادی چین - پاکستان در منطقه نیز می‌بیند؛ زیرا افغانستان کشوری است که نزدیک ترین مسیر به این دهلیز اقتصادی بوده است و نقش گذرگاهی مناسبی برای صادرات و واردات چین در منطقه، از جمله آسیای مرکزی داشته است.

راهبرد حفظ امنیت سرمایه‌گذاری‌های چینی و دهلیز اقتصادی چین -

پاکستان. تعامل چین با امارت اسلامی افغانستان را می‌توان به نگرانی‌های امنیتی چین در مورد سرمایه‌گذاری‌های بزرگ منطقه‌ای چین نیز نسبت داد. تأثیر تحریک طالبان پاکستان بر منافع اقتصادی چین در پاکستان و اتحاد موقت طالبان پاکستان با گروه داعش، شاخه خراسان در منطقه با تمرکز بر مشارکت اویغورها، نگرانی چین را افزایش داده است.

به این ترتیب، اهمیت و جایگاه افغانستان در سیستم امنیتی چین به میزان بالا ارتقا یافته است؛ لذا، پس از سقوط نظام جمهورییت و تسلط امارت اسلامی بر افغانستان، چین بر تأمین امنیت سرمایه‌گذاری‌هایش در افغانستان و دست‌یابی این کشور به توسعه اقتصادی در سایه صلح و ثبات تأکید کرده است و صلح واقعی را مالکیت و رهبری افغان‌ها توصیف نموده است. چنانچه، پکن، خروج غرب از افغانستان را نمونه‌ای از تسلط واقعی مردم افغانستان بر سرنوشت و آینده آن‌ها دانست (Mozaffari Falarti, 2021: 773).

تأکید پکن بر صلح و ثبات در افغانستان، بیانگر راهبرد حفاظت از سرمایه‌گذاری‌های بزرگ چینی در منطقه است، مانند دهلیز اقتصادی چین - پاکستان که در همسایگی افغانستان قرار داشته و برای چین اهمیت راهبردی دارد.

پکن، دهلیز اقتصادی چین - پاکستان را در طرح اقتصادی کمربند و راه چین، برای آینده کشورهای منطقه خصوصاً جنوب آسیا حیاتی می‌پندارد. تعلق خاطر چین و پاکستان به این طرح کلان چین، ریشه در سیاست منطقه‌ای هر دو کشور دارد. استراتژی چین و پاکستان در سیاست اقتصاد منطقه‌ای این دو کشور، دو رکن سلبی و ایجابی دارد. در رکن سلبی، هر دو کشور در صدد است تا نقش و جایگاه هند را در اقتصاد منطقه‌ای به‌خصوص از طریق بندر چابهار، اگر بتواند سلب کند و یا تا آن حد کاهش دهد که دیگر کریدور هند - چابهار - آسیای مرکزی، نتواند رقیب جدی برای کریدور گوادر - افغانستان - آسیای مرکزی، محسوب شود. در رکن ایجابی، پکن و اسلام‌آباد، مصمم و ناگزیر است تا از طریق افغانستان مستقیم به بازارهای آسیای مرکزی وصل شود (Zhang, 2022:4). بنابراین، حفاظت و امنیت از سرمایه‌گذاری‌های بزرگ چین در منطقه به‌ویژه دهلیز اقتصادی چین - پاکستان در همسایگی افغانستان، نقش مهمی در راستای عملیاتی شدن اهداف نئومرکانتیلیستی پکن دارد. امنیت سرمایه‌گذاری‌های چین در منطقه و افغانستان، عامل مهمی است که چینی‌ها گزینه دیگری جز تعامل و اتخاذ سیاست خارجی فعال با امارت اسلامی افغانستان ندارد. چین، امیدوار است که امارت اسلامی بتواند با نفوذ که در میان گروه‌های اسلامی، از جمله تحریک طالبان پاکستانی دارد مانع از ضربه‌زدن به منافع اقتصادی چین در منطقه به‌ویژه در دهلیز اقتصادی چین و پاکستان شود و همچنین، همکاری در برون راندن و سرکوب جدای طالبان اویغور در مناطق شمالی افغانستان داشته باشد.

راهبرد مهار تروریسم با مشوق‌های مالی چین به طالبان. سرمایه‌گذاری‌های چین در منابع طبیعی افغانستان را نمی‌توان تنها یک فعالیت اقتصادی محض تلقی کرد؛ بلکه امنیت و اقتصاد را باید به‌عنوان دو پدیده درهم‌تنیده منطقه در نظر گرفت. همان اندازه که مواد خام کشورهای منطقه برای چین صنعتی شده، وسوسه‌انگیز است. گروه‌های نظامی و جدایی‌طلب اویغور، گروه تروریستی داعش و همچنین، طالبان پاکستانی برای امنیت ملی چین و امنیت سرمایه‌گذاران چینی یک تهدید جدی تلقی می‌شوند. سرمایه‌گذاران چینی در پاکستان برای طالبان پاکستانی همیشه یک هدف بوده‌اند و چندین بار قربانی حملات این گروه شده‌اند. حکومت چین در صدد است تا از طریق مشوق‌های اقتصادی، طالبان را متقاعد

سازد که جنگجویان اویغور را در خاک افغانستان یا متوقف کند یا آنان را تقویت نکند و همچنین طالبان پاکستان را متقاعد کند که از هدف قرارداد منافع چین در خاک پاکستان، صرف نظر کند (مؤسسه مطالعاتی راهبردی شرق، ۱۵/ بهمن ۱۴۰۱)

از سوی دیگر، رهبران طالبان نیز نیازهای امنیتی و اقتصادی را به عنوان نقاط ضعف برخی از کشورهای منطقه و جهان، از جمله چین تشخیص داده است و عملاً می‌خواهند دیپلماسی خود را از این دو کانال به پیش ببرند. احتمالاً حکومت طالبان، مقام‌های پکن را متقاعد کرده است که الزامات امنیتی چین را در تعاملات بلندمدت سیاسی و اقتصادی خود، مورد توجه قرار خواهد داد؛ لذا، نیاز متقابل چین و امارت اسلامی افغانستان به یکدیگر، سبب روابط گسترده اقتصادی و افزایش سرمایه‌گذاری‌های چین در افغانستان شده است.

در شرایطی که هیچ کشوری حکومت طالبان را به رسمیت نشناخته‌اند، تعامل دوستانه و روابط چشمگیری اقتصادی چین با این گروه، می‌تواند فشار تحریم‌های غربی را بر طالبان کاهش بدهد. از طرف دیگر، چینی‌ها در کنار تأمین امنیت سرمایه‌گذاری‌های خود در منطقه، از جمله افغانستان و پاکستان، برای مهار و سرکوب گروه‌های افراطی و جدای طلب اویغور، نیاز اساسی به امارت اسلامی دارد که در این موضوع به چینی‌ها کمک کند (خبرگزاری جهان صنعت ۳۱/۵/۲۰۲۳)؛ لذا، پکن در مقابل این انتظار از طالبان، وارد تعامل و روابط اقتصادی و سرمایه‌گذاری در افغانستان شده است تا در شرایط سخت اقتصادی و تحریم‌های بین‌المللی طالبان را کمک کند.

بنابراین، ناگزیری‌های امنیتی چین در قبال گروه‌های جدایی طلب و افراطی و همچنین ناگزیری‌های امنیتی در مورد سرمایه‌گذاری‌های بزرگ چین در منطقه، از جمله کریدور چین - پاکستان از ناحیه گروه طالبان پاکستانی، زمینه تعاملات بلندمدت را با حکومت طالبان فراهم ساخته است. هر چند که اقدام چین در عقد قرارداد با حکومت طالبان از سوی برخی گروه‌ها و چهره‌های منتقد طالبان نکوهش شده است؛ اما می‌توان آن را یک اقدام جسورانه تلقی کرد که پکن در زمینه روابط با طالبان، دنباله‌روی رویکرد محتاطانه از سیاست بقیه کشورها را در زمینه افغانستان کنار گذاشته است و بر اساس منافع اقتصادی و تجاری خود در منطقه، نحوه تعامل با حکومت طالبان را از تعامل محدود به تعامل گسترده‌تر تغییر داده است و نقش پکن را در راستای سیاست نئومرکانتیلیستی به هدف کنترل و به دست آوردن منابع طبیعی خارجی بیش از هر زمان دیگر در افغانستان افزایش داده است.

نتیجه گیری

یافته‌های این پژوهش بیانگر این واقعیت است که اقتصاد سیاسی کشور چین با رویکرد نئومرکانتیلیسم که امکان به دست آوردن قدرت اقتصادی برای یک کشور را دسترسی و کنترل بر منابع خارجی می‌داند و همچنین، موجودیت یک دولت قدرتمند و منسجم که اموری اقتصادی و تجاری را در راستای منافع ملی یک کشور هدایت کند، ضروری تلقی می‌کند و در روندهای حاکم بر اقتصاد سیاسی چین به خوبی تبلور یافته است. رهبران حاکم بر چین بعد از مائو و حزب کمونیسم، با اصلاحات اقتصادی که انجام دادند، برخی از آزادی‌های که برای تجارت، سرمایه‌گذاری و تعامل با ساختار نظام بین‌الملل برای توسعه اقتصادی چین ضروری است پذیرفته‌اند. با این حال، دخالت و سازماندهی در امور اقتصادی و حمایت از بنگاه‌های اقتصادی داخلی و همچنین، تلاش برای به دست آوردن و کنترل منابع طبیعی خارجی در محور رشد و توسعه اقتصادی در چین قرار دارد. به این ترتیب، سیاست خارجی چین نیز با اثرپذیری از تغییرات و اصلاحات در اقتصاد سیاسی چین نیز دچار تغییر و تحول شده است، به گونه‌ای که سیاست خارجی چین از رویکرد انقلابی‌گری و کمونیستی مائوئی به عمل‌گرایی و محافظه‌کاری با اولویت دادن به منافع اقتصادی تغییر جهت داده است.

از این رو، با بررسی راهبردهای سیاست خارجی چین در قبال امارت اسلامی افغانستان باید تأکید نمود که سیاست خارجی چین در قبال طالبان نیز متأثر از رویکرد اقتصاد سیاسی نئومرکانتیلیسم بوده است که سیاست خارجی این کشور را در راستای حداکثرسازی منافع اقتصادی و تجاری در قبال طالبان جهت داده است. به گونه‌ای که بدون دخالت در امور سیاسی، منافع اقتصادی و تجاری این کشور در سیاست خارجی‌اش نسبت به افغانستان تحت حاکمیت طالبان اولویت داشته است و نوع حکومت که با چه رویکردی و با چه ایدئولوژی در کابل حاکم است، برای پکن اهمیتی نداشته و آنچه مهم است، تأمین منافع اقتصادی و تجاری این کشور است.

بنابراین، خطوط کلی سیاست خارجی چین با تأثیرپذیری از رویکرد اقتصاد سیاسی نئومرکانتیلیسم، تعامل این کشور با امارت اسلامی افغانستان را در راستای منافع اقتصادی - تجاری، دسترسی و کنترل منابع و ذخایر طبیعی، ایجاد محیط امن و باثبات برای حفظ و گسترش سرمایه‌گذاری‌های بزرگ چینی در منطقه و افغانستان شکل داده است.

اگر چه چین مانند همه کشورهای دیگر، طالبان را به رسمیت نشناخته است؛ اما تعاملات گسترده اقتصادی و سرمایه‌گذاری با این گروه را در پیش گرفته است و در عرصه

بین‌المللی نیز از امارت اسلامی حمایت کرده است و فشارهای سیاسی و تحریم‌های اقتصادی بر افغانستان را که توسط غرب اعمال شده، محکوم نموده است. این رویکرد چین نسبت به طالبان، بیانگر نوع نگاه پکن نسبت به موقعیت ترانزیتی و گذرگاهی افغانستان برای چین است و لذا، افغانستان با ثبات و صلح‌آمیز، می‌تواند بستر خوبی برای دسترسی و کنترل بر منابع انرژی کشورهای منطقه به‌ویژه آسیای مرکزی برای چین فراهم کند و سیاست‌های نئومرکانتیلیستی چین را با هدف برتری اقتصادی در منطقه بیش از پیش تسهیل کند.

منابع و مآخذ

فارسی

باقی، محمد حسین (۱۳۹۸)، **معمای چین: رقابت‌های ژئوپلیتیک در قرن بیست و یکم و تغییر موازنه قدرت در شرق آسیا**، تهران: نشر امین الضرب.

بی‌بی‌سی فارسی، (۱۴۱ / ۱ / ۵)، سفر هم‌زمان وزیر خارجه چین و نماینده ویژه روسیه به کابل چه پیامی برای طالبان داشت؟ قابل دسترس: <https://www.bbc.com/persian/afghanistan-60861113>

خبرگزاری جمهوری اسلامی، (۱۴۰ / ۹ / ۲۷)، اتباع چینی در یک هتل محبوب تجاری این کشور، در کابل زخمی شدند. قابل دسترس: <https://www.irna.ir/news/85480403>

خبرگزاری دولتی افغانستان باختر، (۱۴۰۲/۳/۹)، علاقه‌مندی سرمایه‌گذاران چینی به تولید انرژی برق در افغانستان، قابل دسترس: [/https://www.bakhtarnews.af/dr](https://www.bakhtarnews.af/dr)

خبرگزاری طلوع (۱۴۰۲/۲/۱۷)، امضای پیمان استخراج نفت آمودریا با شرکت CPEIC چین، قابل دسترس: <https://tolonews.com/fa/business-181482>

رودریک، دنی (۱۳۸۸)، **باز اندیشی در مرکانتیلیسم**، ترجمه جعفر خیرخواهان، روزنامه دنیای اقتصاد. روزنامه جهان صنعت (۲۰۲۳ / ۵ / ۳۰)، رمزگشایی از روابط چین با طالبان، قابل دسترس:

<https://jahanesanat.ir>

سایت وزارت معدن افغانستان (۱۴۰۱ / ۹ / ۱۵) قرارداد شرکت چینی به ارزش ۴۵۰ میلیون دلار برای اکتشاف و توسعه ذخایر نفت در شمال افغانستان، قابل دسترس: <https://momp.gov.af/dr/tenders>

صفی‌نژاد، ابوالحسن (۱۳۹۸)، «ناسیونالیسم اقتصادی چین و تأثیر آن بر روابط راهبردی چین با ایران»،

پایان نامه دکتری دانشگاه خوارزمی

غفاری، هادی و چگنی آشتیانی، علی (بی‌تا)، **تاریخ عقاید سیاسی**، تهران: دانشگاه پیام نور.

قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۵)، «آثار دوگانه گشایش اقتصادی بر سیاست خارجی چین»، **پژوهشگاه علوم**

انسانی و مطالعات فرهنگی، سال هفتم، شماره دوم.

کروبر، آرتور آر (۱۳۹۷)، **آن سوی دیوار: اقتصاد چین آنچه هرکس باید بداند**. مترجمان سعید ارکانزاده و آزاده اکبری، تهران: انتشارات امین الضرب.

محبوب، علی و صفوی، حمزه (۱۳۹۰)، **نئومرکانتیلیسم افول استعمار واپس گرا**، تهران: نشر آموزش سنجش.

مرادی، جهان بخش و احمدیان، قدرت (۱۴۰۰)، « تحول نقش دولت در مکاتب اقتصاد سیاسی بین-الملل»، **فصلنامه مطالعات سیاست بین الملل**، دوره ۱، شماره ۱.

مردیت، روبین (۱۳۹۱) **فیل و اژدها: ظهور دو غول اقتصادی چین و هند و آموزه‌هایی برای جهان**، ترجمه غلام حسین خانقایی، تهران: نشر فرا.

مک لین، ایان (۱۳۸۷)، **فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد**، ترجمه حمید احمدی، تهران: نشر میزان.

مؤسسه مطالعات ایران و اوراسیا (۱۴۰۲ / ۷ / ۲۴)، **سرمایه‌گذاری‌های چین در افغانستان: اقدام اقتصادی راهبردی یا انگیزه‌بخشی به طالبان؟ قابل دسترس: <https://www.iras.ir>**

میلر، ریموند سی (۲۰۰۹)، **اقتصاد سیاسی بین الملل، جهان بینی‌های متعارض**، ترجمه محمد علی شیرخانی، احمد فاطمی‌نژاد و علی‌رضا خسروی، تهران: سمت.

وردی‌نژاد، فریدون و دیگران (۱۳۹۰)، **اژدهای شکیبا: چین دیروز، امروز و فردا**، تهران: مؤسسه اطلاعات.

لاتین

- Airan, Fatima and Rahimi, Lutfi, (2022), "The Prospects of Afghan-China Economic Relationship", **Biruni Institute** May 15(2022).
- Barrech, Muhammad, and rest, (2022), " The Taliban Takeover in Afghanistan: Where does China stand"? **Journal of Pakistan-China Studies (JPCS)** · March 2022 DOI: 10.55733/jpcs. v2i1.7.
- Brown, Vanda Felbab (2022), "China' s and India' s Realpolitik Relations with the Taliban Regime", sppcwb@nus.edu.sg.
- Dong Zhang, Dong (2017), "Understanding Chinas Politics, Economic Policy Makers, And policy Making Under Xi Jinping", **The Australian Treasury or The Australian Government**.
- Gilpin, Robert (1987), **the political Economy of International Relations**, Princeton: Princeton University Press.
- Haider, Mariam and Hussain, Nazir, (2020), "The Role of Pakistan and China in Afghanistan: Prospects for Regional Cooperation", **PakistanJournal of History and Culture**, Vol. XLI, No.1, 2020.
- Hong, Zhao (2016), "China's one belt one Road: an Overview of the Debate", **Yusof Ishak Institute, Singapore, Printed in Singapore** by Mainland Press Pte Ltd, ISSN 0219-3213, 2016 NO.6.
- Hong, Zhao (2019), " China's Afghan Policy: The Forming of the March West Strategy", the **Journal of East Asian Affairs**, 27, No. 2, at: <https:// www.jstor.org>.
- Kakar, Jalal (2022), "China-Taliban Relations, Perceptions and Engagement: A case of Taliban's Politico-Economic Predicaments", **Pakistan Journal of Social Research** Issn 2710-3129 (P) 2710-3137 (O) Vol. 4, No. 2, April-June 2022, pp. 982-991
- Mozaffari Falarti, Maziar, (2021), " The Impact of China's Active Engagement with Neo-Taliban on the Security of China", **Journal of World Sociopolitical Studies | Vol. 5 | No. 4 | Autumn 2021**.

- Pandey, S. (2019). "Understanding China's Afghanistan policy: From calculated indifference to strategic engagement". **Observer Research Foundation**
- Parveen, Saima, (2021) "China's Objectives in Afghanistan in the Geo-Strategic Dynamics", **Journal of Political Studies, no.1, Department of political science, University of Punjab.**
- Pencea, Sarmiza, (2016), "A look into the Complexities of the One Belt, One Road Strategy", **The Institute for World Economy, Romanian Academy Romania.**
- Umarov, Akram (2017), "Assessing China's New Policy in Afghanistan". **Central Asian Affairs** 4 (2017) 384-406.
- Zhang, Feng, (2022), " China's New Engagement with Afghanistan after the Withdrawal", **LSE Public Policy Review** DOI: 10.31389/lseppr.52.

